

## ۳ مرد، قربانی توطئه یک زن

ماجرای قتل مرد جوان که قربانی سناریوی همسرش شده بود،  
 خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

آنقدر از شوهرش بدگفت که تصمیم گرفتم برای کمک به سیمای او را به قتل برسانم. به همین خاطر از سیمای خواستم او را به بهانه‌ای به باغ بکشاند. وقتی مهدی به آنجا آمد، با چوب ضربه‌ای به پشت سرش زدم که باعث مرگش شد. بعد هم جسدش را داخل چاهی که آنجا بود انداختم. سیمای قول داد وقتی ماجرای مرگ همسرش فراموش شد با هم ازدواج می‌کنیم. معمای این قتل فاش شده بود و سیمای هم راهی برای فرار از حقیقت نداشت. وقتی او را دستگیر کردیم به موضوع اعتراض کرد اما وقتی با دو همدستش روبه‌رو شد، لب به اعتراف باز کرد و گفت: «مهدی مرد خوبی بود اما به خاطر این که ازدوایم با او اجباری بود، نمی‌توانستم به او دلخوش باشم. به همین خاطر تصمیم به طلاق گرفتم اما او عاشق من بود و راضی به طلاق نمی‌شد. به همین خاطر تنها راه پیش روی من، قتلش بود. به همین خاطر بعد از دوستی با دو مرد غریبه با کمک آنها سناریوی قتل را طراحی و اجرا کردم.»



عکس تزئینی است

که برادر شوهرم سراغ مهدی را از من گرفت همین موضوع را به او گفتم اما ماجرا را جنایی کرده و به خاطر کینه‌ای که از من به دل دارد، موضوع را جنایی کرد.»

هیچ دلیلی برای بازداشت این زن نداشتیم و به همین خاطر آزادش کردم. به ردیابی تماس مهدی پرداختم اما از سه روز قبل خاموش شده بود. حسی به من می‌گفت، زن جوان در این ماجرا نقش دارد به همین خاطر تحقیقات را روی او متمرکز کردم. هیچ مورد مشکوکی وجود نداشت تا این که شاکای به من مراجعه کرد و مدعی شد سیمای همراه مرد غریبه‌ای در خیابان دیده است. آن مرد را تعقیب کرده و متوجه شده در ساختمانی نیمه‌کاره در شهر کار می‌کند.

این اولین سرنخ ما برای کشف راز پرونده بود، به همین خاطر سراغ او رفتیم و با دستور قضایی به پلیس آگاهی منتقلش کردیم. مرد جوان وقتی پی برد راز ارتباطش با سیمای فاش شده لب به اعتراف باز کرد و گفت: «دو ماه قبل با سیمای خیابان آشنا شدم. او به من گفت مجرد است و امروز متوجه متاهل بودنش شدم. قرار بود به خواستگاری‌اش بروم. یک روز با من تماس گرفت و ادعا کرد مردی مزاحمش شده و قرار است برادرهایش او را تنبیه کنند. از من خواست با مرد مزاحم تماس بگیرم و به بهانه هرس باغی او را به کرج بکشانم که من آدرس باغی که سیمای داده بود را به مرد مزاحم دادم.»

با این اعترافات پازل‌های جنایت در حال چیده شدن بود. آدرس باغ را گرفتم و راهی آنجا شدم. نگهبان باغ وقتی در را باز کرد و من را دید، شروع به فرار کرد که تعقیبش کردم و با شلیک تیرهوایی دستگیر شد. پسر جوان را برای تحقیقات به اداره آگاهی منتقل کردم که در آنجا راز قتل مرد باغبان را فاش کرد.

«سه ماه قبل برای دیدن یکی از دوستانم به شهری در اطراف تهران رفته بودم که با زنی به اسم سیمای آشنا شدم. ارتباطمان تلفنی بود. بعد از چند روز راز متاهل بودنش را فاش کرد و از رفتار بد همسرش و کتک‌های او گفت.

حدود شش سال قبل در اداره آگاهی یکی از شهرستان‌های اطراف تهران مشغول خدمت بودم. یک روز تازه به اداره رسیده بودم که مردی پرونده‌ای را روی میز گذاشت و بی‌مقدمه گفت: «برادرم گم شده، فکر می‌کنم بلایی سرش آمده است.» از این مرد خواستم روی صندلی مقابلم بنشیند و شروع به بررسی پرونده‌اش کردم. برادرش باغبان بود و چهار روز قبل برای کار از خانه بیرون رفته و دیگر بازنگشته بود. همسرش بعد از سه روز ماجرا را به شاکای اطلاع داده و او هم طرح شکایت کرده بود. کلیاتی از ماجرا دستم آمده بود و از آن مرد خواستم شکایتش را کامل شرح دهد و اگر به کسی مشکوک است، بگوید. مرد میانسال که آشفتگی در حرف‌ها و چهره‌اش موج می‌زد، گفت: «برادرم سه سال قبل ازدواج کرد اما از همان ابتدا با همسرش رابطه خوبی نداشت. زن جوان خیلی سرکش بود و به حرف‌های برادرم گوش نمی‌داد. چند بار هم برادرم را تهدید کرده بود که سر به نیستش می‌کند. حالا من به این زن مشکوک هستم. برادرم با باغبانی هزینه زندگی‌اش را تأمین می‌کرد و با همه اختلافاتی که با همسرش داشت، عادت نداشت شب را بیرون از خانه بماند. به همین خاطر به موضوع مشکوک هستم و حس می‌کنم او در ماجرای ناپدید شدن برادرم نقش داشته باشد.»

گزارشی تهیه کرده و از بازپرس پرونده درخواست کردم دستور احضار این زن را بدهد که قبول کرد. روز بعد زن جوان خیلی خونسرد مقابلم نشست و برعکس شاکای، هیچ نگرانی در چهره این زن دیده نمی‌شد. همین باعث شد به او شک کنم. درباره علت ناپدید شدن همسرش پرسیدم که گفت: «برادر شوهرم الکی موضوع را شلوغ کرده. همسرم گفت کارم چند روز طول می‌کشد و بر می‌گردد. یک شب به خانه آمد و خواستم برایش ساک لباس جمع کنم. می‌گفت، یک باغ بزرگ در اطراف کرج است که باید آنجا را سرو سامان بدهم. کارم چند روزی طول می‌کشد و نمی‌توانم هر شب بیایم و صبح برگردم. به همین خاطر شب آنجا می‌مانم. سه روز قبل

در این پرونده توطئه یک زن برای قتل شوهرش، باعث گرفتار شدن سه مرد شد؛ یکی از آنها به قتل رسید. دومی پای چوبه دار رفت و سومی به حبس طولانی مدت محکوم شد. زن جوان تصور می‌کرد با نقشه‌ای حساب شده می‌تواند از مجازات فرار کند و راز قتل فاش نمی‌شود، اما یک سرنخ باعث شد راز این قتل فاش شده و خون مقتولی پایمال نشود. پرونده‌های قتل در پلیس آگاهی هیچ‌وقت بسته نمی‌شوند و تا زمان کشف آن پیگیری خواهد شد.